

مبعوثِ منتظر

مجموعه منبر مکتوب مهدوی ویژه ایام محرم

شب ششم

مهندسی انتظار
پیوندِ میثاقِ قلبی با هجرتِ عملی

نویسنده: حجت الاسلام سید جواد میرصادقی

به سفارش واحد پژوهش بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف



بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

مهندسی انتظار؛ پیوند میثاق قلبی با هجرت عملی

سلسله جلسات مبعوث منتظر ویژه ماه محرم

برادران و خواهران عزیز... ماه محرم، ماهی است که فقط برای گریه کردن نیامده است؛ محرم آمده تا انسان بسازد.

کربلا یک حادثه تاریخی صرف نیست؛ یک مدرسه دائمی برای همه نسل هاست.

هر سال محرم از ما یک سؤال می پرسد:

اگر کربلا امروز اتفاق می افتاد، ما در کدام صف می ایستادیم؟

چون در کربلا سه گروه بودند:

- عده ای که دعوت کردند اما وفادار نماندند،
- عده ای که حق را فهمیدند اما حرکت نکردند،
- عده ای که هم شناختند و هم ایستادند.

اگر بخواهیم جامعه ای بسازیم که در مسیر حق بایستد و زمینه ساز طلوع دولت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، دو ستون اساسی لازم است: **میثاق و هجرت**.

میثاق یعنی بستن عهدی آگاهانه با ولی خدا؛ عهدی که تنها در زبان و شعار نماند، بلکه در سبک زندگی، در انتخاب ها و در ایستادگی های ما دیده شود. و هجرت یعنی دل کندن از سکون، از عاقبت طلبی و از ماندن در حاشیه؛ حرکت کردن از وضع موجود به سوی مسئولیتی که خدا بر دوش ما گذاشته است.

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ناگهان از آسمان فرود نمی آیند؛ آنان انسان هایی از همین زمین اند، از میان همین مردم، از کوچه ها و خیابان های همین تاریخ. مردمی که در مکتب عاشورا تربیت شده اند؛ در مدرسه ای که درسش وفاداری است، امتحانش بصیرت است و نتیجه اش ایستادن در کنار ولی خداست.

اگر عزاداری محرم ما به ولی زنده پیوند نخورد، اشک ما تنها بر واقعه ای در گذشته خواهد بود. اما حقیقت این است که حسین عجل الله تعالی فرجه الشریف چراغ راه امروز ماست و صاحب این راه در زمان ما، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

امام حاضر، همچنان چشم به راه همان میثاق ها و همان هجرت هاست؛ چشم به راه مردمی که از تماشاگری بیرون بیایند، پیمان ببندند و قدم در راه بگذارند. آن روز که این میثاق در دل ها زنده شود و این هجرت در جامعه آغاز گردد، خیمه ظهور نیز در همین زمین برپا خواهد شد.

امشب می‌خواهیم این دو اصل را در کربلا و در زندگی امروز خودمان مرور کنیم.
اول: «میثاق؛ انتخاب آگاهانه»

در قرآن کریم واژه «میثاق» بارها آمده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ...﴾ (آل عمران، ۸۱)

میثاق یعنی پیمانی که در سختی هم شکسته نشود.

مشکل مردم کوفه این بود که بیعت کردند اما میثاق نداشتند.

احساس داشتند، اما استقامت نداشتند. نماد وفاداری در آن شرایط، شخصیتی است به نام **مسلم بن عقیل**.

امام حسین علیه السلام وقتی نامه‌های فراوان کوفیان را دیدند، مسلم را به عنوان نماینده به کوفه فرستادند.

در ابتدا هزاران نفر با او بیعت کردند. برخی مورخان عدد هجده هزار نفر را نوشته‌اند (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵). اما وقتی عبیدالله بن زیاد وارد کوفه شد و فضای رعب و تهدید ایجاد شد، همان مردمی که نامه نوشته بودند، یکی یکی کنار کشیدند. شب شد... کوفه‌های کوفه تاریک شد... و مسلم بن عقیل در شهری که هزاران نفر دعوت کرده بودند، تنها ماند. در تاریخ نقل شده است که او در نهایت به خانه زنی به نام طوعه پناه برد (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳).

این غربت فقط یک تصویر تاریخی نیست؛

یک پیام بزرگ دارد: وفاداری به امام، نباید وابسته به اکثریت باشد.

امام علی علیه السلام فرمودند: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله أهله» در راه هدایت از کمی همراهان وحشت نکنید. (نهج البلاغه، حکمت ۲۵)

میثاق مهدوی یعنی همین؛ یعنی در روزگاری که گردوغبار تردید و هراس را رسانه‌ها و هیاهوی دشمن در فضای جامعه می‌پراکنند، انسان امام خود را در میان غوغای اکثریت گم نکند. میثاق یعنی دل بستن به ولی خدا، حتی آن‌گاه که فضا غبارآلود است و صداها باطل بلندتر به گوش می‌رسد.

منتظر واقعی کسی است که اگر روزی در تمام شهر تنها بماند، باز هم عهدنامه‌اش را با امام زمانش پاره نکند؛ نه با موج‌ها می‌رود و نه با ترس‌ها عقب می‌نشیند. دل او به پیمانی گره خورده که با ولی خدا بسته است.

یاران قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین انسان‌هایی‌اند. درباره آنان امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: آنان در اطاعت از امام خویش، از کنیز در برابر صاحب خود مطیع‌ترند.
(بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۸، ح ۸۲)

یعنی دل‌هایی که سراسر تسلیم‌اند؛ نه در فهم فرمان تردید می‌کنند و نه در اجرای آن درنگ. چنین دل‌هایی است که می‌تواند در کنار امام بایستد و بار سنگین عدالت را بر دوش بکشد.

مسلم بن عقیل نشان داد که می‌شود در غربت هم بر پیمان ایستاد. اما کربلا فقط داستان وفاداری نیست؛ داستان **تحول انسان‌ها** هم هست. یکی از زیباترین داستان‌های کربلا، داستان **زهیر بن قین** است.

زهیر ابتدا تمایل نداشت با کاروان امام روبه‌رو شود. در مسیر بازگشت از حج، تلاش می‌کرد فاصله‌اش را با کاروان حسین بن علی علیه السلام حفظ کند. اما در منزلی به نام زرود، فرستاده امام آمد و گفت: اباعبدالله تو را فراخوانده است. زهیر وارد خیمه امام شد. تاریخ نمی‌گوید در آن خیمه چه گفت و گویی شد.

اما وقتی بیرون آمد، چهره‌اش عوض شده بود. به همسرش گفت:
«من تصمیم گرفته‌ام همراه حسین باشم.» (ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳)
او حتی به همسرش گفت:

تو آزاد هستی به خانواده‌ات برگردی؛ من نمی‌خواهم به خاطر همراهی با حسین برای تو خطری پیش بیاید.

در یک لحظه، یک انسان از **تماشاگر تاریخ** به **قهرمان تاریخ** تبدیل شد.

گاهی فاصله میان این دو فقط یک تصمیم است. اما یاران امام حسین علیه السلام فقط تصمیم نگرفتند؛ آنها **بصیرت** داشتند. در روایات درباره یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز همین ویژگی آمده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «رجال کأن قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شك في

ذات الله؛ یاران قائم مردانی هستند که دل هایشان مانند پاره‌های آهن است و هیچ شکی در راه خدا ندارند». (نعمانی، کتاب الغیبة، ص ۳۱۵)

این یعنی یاران حضرت انسان‌هایی بصیرند. چرا کوفه سقوط کرد؟ چون مردم احساس داشتند، اما **بصیرت نداشتند**. دل‌های یاران حضرت، دل‌هایی استوار است؛ گویی پاره‌های آهن اند. یعنی در عصر غیبت، طوفانِ فتنه‌ها و گردبادِ شبهه‌ها نمی‌تواند در آنها رخنه کند. دل‌هایی که با یقین آبدیده شده‌اند، نه با شایعه می‌لرزند و نه با فشار زمانه از مسیر حق برمی‌گردند.

بصیرت مهدوی یعنی همین؛ یعنی بفهمیم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه از ما تنها «آرزو» و «تمنای» نمی‌خواهد، بلکه «عمل» می‌طلبد. انتظار، نشستن و حسرت خوردن نیست؛ انتظار یعنی آماده شدن، ساختن خویش و ایستادن در مسیر تکلیف.

تفاوت کوفیان با یاران حقیقی امام در همین جاست. کوفیان امام را می‌خواستند تا مشکلاتشان حل شود؛ تا عدالت بیاید و زندگی‌شان سامان بگیرد. اما یار واقعی امام کسی است که نگاهش برعکس باشد؛ او نمی‌پرسد امام برای من چه می‌کند، بلکه می‌پرسد من برای امام چه می‌توانم بکنم.

یاران راستین، کسانی‌اند که خود را وقف آرمان امام می‌کنند؛ اگر لازم باشد از آسایش خود می‌گذرند، اگر لازم باشد از جان خود هم می‌گذرند. چنین انسان‌هایی‌اند که می‌توانند در کنار ولی خدا بایستند و زمینه‌ساز طلوع آن وعده بزرگ شوند.

اجازه بدهید یک داستان دیگر از کربلا نقل کنم. یکی از جوانانی که در مسیر کربلا به امام علیه السلام پیوست **حُر بن یزید ریاحی** بود. حُر ابتدا فرمانده لشکری بود که راه را بر امام بست. اما در روز عاشورا دچار یک طوفان درونی شد. در تاریخ آمده است که او به عمر بن سعد گفت: آیا واقعاً با این مرد می‌جنگید؟

وقتی فهمید جنگ حتمی است، بدنش می‌لرزید. دوستانش گفتند: چرا می‌لرزی؟ تو شجاع‌ترین مرد کوفه‌ای. گفت: «خودم را میان بهشت و جهنم می‌بینم.»

(طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵)

و سپس به سوی امام علیه السلام رفت. امام حسین علیه السلام فرمودند: «أنت الحرُّ كما سمَّتك أمك» تو آزادی، همان‌گونه که مادرت تو را حر نامید. (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲)

حُر با یک انتخاب، سرنوشت ابدی خود را تغییر داد.

اما یاران حسین علیه السلام فقط شجاع نبودند؛ **ایثارگر** هم بودند.

داستان سوم مربوط به **حضرت عباس علیه السلام** است.

در روز عاشورا وقتی به شریعه فرات رسید، آب برداشت. اما وقتی به یاد تشنگی امام علیه السلام و کودکان افتاد، آب را ریخت. و گفت: «یا نفس من بعد الحسین هونی وبعده لا کنت أن تکونی»

ای جان! بعد از حسین زندگی ارزشی ندارد. این اوج وفاداری است.

حبیب از یاران قدیمی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. وقتی خبر حضور امام حسین علیه السلام در کربلا را شنید، شبانه از کوفه خارج شد و خود را به امام علیه السلام رساند. او بیش از هفتاد سال سن داشت.

در شب عاشورا وقتی امام بیعت را از یاران برداشت، حبیب گفت: اگر هزار بار کشته شوم و زنده شوم، باز دست از یاری تو برنمی‌دارم. (بحارالانوار، ج ۴۴)

این یعنی میثاق واقعی.

نمونه‌اش داستان جوانی به نام **وهب نصرانی** است. وهب تازه مسلمان شده بود. در روز عاشورا به میدان رفت و جنگید. وقتی شهید شد، مادرش سر او را برداشت و گفت: آنچه در راه خدا دادیم، پس نمی‌گیریم. (لهوف، سید بن طاووس)

این روحیه همان چیزی است که جامعه مؤمن باید داشته باشد. و جامعه مومن و انقلابی بهش نیاز دارد.

برادران و خواهران...

اگر جامعه‌ای بخواهد در مسیر حق بماند، فقط شناخت کافی نیست. باید **هجرت** هم داشته باشد.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ» (رعد، ۱۱)

خدا سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خودشان تغییر کنند. یعنی امت مؤمن، امت **در حال حرکت** است. اسلام نمی‌خواهد انسان‌های منفعل تربیت کند. اسلام می‌خواهد **امت مبعوث** بسازد.

بعثت امروز ما، هجرت از «انفعال» به «استعداد» است؛

یعنی از تماشاگر بودن، به اثرگذار شدن.

از گلایه کردن، به ساختن.

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اهلِ توقف نیستند. روحِ انتظار در آنان، روحِ حرکت است. آنان باور کرده‌اند که هر جایگاهی می‌تواند سنگری برای نصرتِ ولیِ خدا باشد. نه منتظرند که شرایطِ آرمانی شود، نه خدمت را به زمانِ ظهور موکول می‌کنند.

اگر کارمندی، میز تو می‌تواند محرابِ عدالت باشد.

اگر کارگری، دستانت می‌تواند عبادتِ مجاهدانه باشد.

اگر دانشجویی، قلمت می‌تواند شمشیرِ بصیرت باشد.

و اگر مسئولی، جایگاهت می‌تواند میدانِ امتحانِ تقوا و پاک‌دستی باشد.

هجرتِ امروز ما، حرکت به سوی «صلاح» و «خدمت» است؛ چرا که جامعه‌ای آلوده به فساد و گرفتارِ سکون، هرگز شایسته میزبانیِ «عدلِ مطلق» نخواهد بود. ظهور، بر زمینی می‌نشیند که بذریه‌آبادی در آن کاشته شده باشد.

ظهور، پاداشِ امتِ در حال حرکت است؛

امتی که از خوابِ غفلت برخاسته، از راحت‌طلبی عبور کرده، و خود را برای عهدی بزرگ مهیا ساخته است.

چنین امتی، نه با شعار که با عمل، خیمه‌گاهِ ظهور را بنا می‌کند.

امت مبعوث یعنی امتی که احساس مسئولیت می‌کند.

امتی که برای اصلاح جامعه تلاش می‌کند. امتی که در برابر مشکلات اقتصادی و اجتماعی فقط شکایت نمی‌کند، بلکه حرکت می‌کند. یاران مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین انسان‌هایی هستند؛ انسان‌هایی مقاوم، امیدوار و آماده حرکت.

اما برگردیم به کربلا...

شب عاشورا امام حسین عجل الله تعالی فرجه الشریف چراغ خیمه را خاموش کرد. فرمود: بیعت را از شما برداشتم؛ هر کس می‌خواهد برود. اما وقتی چراغ‌ها روشن شد، کسی نرفته بود. هر کدام سخنی گفتند. زهیر گفت:

اگر هزار بار کشته شوم، دست از تو برنمی‌دارم. حبیب گفت: ما بعد از تو زندگی نمی‌خواهیم. آنها اهل میثاق بودند...

و اهل هجرت.

گریز روضه...

وقتی صبح عاشورا شد، یکی یکی یاران به میدان رفتند. هر کدام که شهید می شد، امام بر بالین او می آمد. اما لحظه ای رسید که دیگر یاری باقی نمانده بود...

امام حسین علیه السلام در میدان صدا زد: «هل من ناصر ینصرنی؟» آیا کسی هست مرا یاری کند؟ این صدا فقط برای آن روز نبود...

این صدا در طول تاریخ ادامه دارد.

همین امروز در کشور ما ندای نائب امام زمان علیه السلام بلند هست که «هل من ناصر ینصرنی» هر سال محرم این سؤال از ما پرسیده می شود: آیا کسی هست که حسین را یاری کند؟ آن گاه که می گوئیم: «یا بئی أنت و أمی»، یعنی آقا جان! پدر و مادرم فدای تو؛ این فقط یک جمله ی محبت آمیز نیست، یک پیمان است. یعنی ما نمی خواهیم شبیه آن هایی باشیم که نامه نوشتند، دعوت کردند، اما در لحظه ی امتحان، امامشان را تنها گذاشتند.

یعنی آقا جان! ما می خواهیم در روزگار خودمان، پاسخ آن «هل من ناصر ینصرنی» را بدهیم. اگر آن روز برخی شنیدند و سکوت کردند، ما نمی خواهیم صدای ولی خدا در هیاهوی زندگی روزمره گم شود.

امروز نصرت ما، ایستادن در مسیر ولایت است؛ یاری نایب تو، خدمت به بندگان خدا، و ساختن جامعه ای که شایسته ی آمدن مهدی تو باشد. ما می دانیم راه یاری فرزندان، از همین میدان عمل و مسئولیت می گذرد.

حسین جان! اگر در کربلا یاران تو هفتاد و دو نفر بودند، امروز میلیون ها دل در سراسر عالم برای یاری منتقم خون تو می تپد. دل هایی که آرزو دارند وقتی پرچم عدالت برافراشته شد، در صف یاران او باشند.

ما نمی خواهیم صدای «هل من ناصر» امام زمانمان در پیچ و خم زندگی، در میان مشغله ها و عافیت طلبی ها بی پاسخ بماند. می خواهیم از همان هایی باشیم که وقتی آن ندا بلند شد، بی درنگ بگویند:

لیبک یا حسین...

لیبک یا صاحب الزمان.